

# اشعار تازه یافته

## ظهیرالدین فارابی

در سال ۱۳۸۱، دیوان ظهیرالدین فارابی، آخرین یادگار تحقیق و تصحیح عالمانه فاضل مدقق، شادروان دکتر امیرحسین یزدگردی (۱۳۰۶-۱۳۶۵)، با اشراف و اهتمام استاد گرانمایه، آقای دکتر اصغر دادبه، در ردیف انتشارات قطره بیرون آمد و مشتاقان رشحات قلم مرحوم دکتر یزدگردی را پس از سال‌ها انتظار و چشم‌به‌راهی، روشنی دیده بخشید. لیکن از همان آغاز معلوم شد که این تصحیح، آن گونه که آشنایان قلم و دقت علمی دکتر یزدگردی چشم می‌داشتند، اقناع‌کننده نیست؛ یعنی هرگز دل نمی‌پسندید و خرد نمی‌پذیرفت که خداوند تصحیح نفیة المصنوع و مؤلف کتاب حواصل و بوتیمار به چنین تصحیحی دست یازیده باشد. از این سبب، صاحب این قلم در همان زمان، ضمن مقاله‌ای، به بسیاری از آن نکته‌ها و ناگفته‌ها اشاره کرد (ر. ک به: تاکی ۱۳۸۱)؛ تا اینکه چندی پیش، نگارنده هنگام مطالعه تاریخ گزیده، اثر حمدالله مستوفی، به اشعاری به نام ظهیرالدین فارابی برخورد که یا اصلاً در دیوان تازه‌نشر یافته او نیامده بود، یا همراه توضیح روشنگری می‌بود که جای آن توضیح، در قسمت تعلیقات دیوان خالی می‌نمود؛ اینک آنها را به همراه یکی - دو نکته که در کتاب‌های دیگر مربوط به شعر این شاعر بزرگ قرن ششم است، یک کاسه کرده، تقدیم می‌دارم.

۱. جز دو موردی که در بخش سوم دیوان ظهیرالدین فارابی، زیر شماره ۱۱ آورده‌اند، در تاریخ گزیده، در شرح حال طغرل، پسر ارسلان بن طغرل، آمده است: «سلطان طغرل، علما و اهل فضل و شعرا را تربیت

مسعود تاکی\*



فرمودی و انعامات کردی، تا روزی در اصفهان بر در سرای سلطان طغرل نوبت زدند؛ ظهیرالدین فاریابی این رباعی در بدیهه بگفت و بخواند:

ای نوبت تو گذشته از چرخ بسی

بی نوبت تو مباد عالم نفسی

آوازه نوبتت به هر کس برسد

لیکن مرصاد از تو نوبت به کسی<sup>۱</sup>

سلطان مال اصفهان به جایزه بدو بخشید. همچنین روزی دیگر، خیاط در مجلس سلطان جامه می‌برید. ظهیرالدین فاریابی این رباعی [کذا] در بدیهه بگفت و بخواند؛ هر جامه که آن روز بریده بودند، سلطان بدو بخشید.

خسروا، جمله غلامان تو خیاطانند

گرچه خیاط نیند ای ملک کشورگیر

قد خصمت به گز نیزه همی پیمایند

تا ببرند به شمشیر و بدوزند به تیر» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۴۶۳ - ۴۶۴)

که این رباعی در دیوان ظهیرالدین فاریابی نیامده است.

۲. در همان مأخذ بالا، در زیر واقعه اجتماع کواکب در رجب سال ۵۸۱ و پیشگویی انوری درباره بادهای سختی که از اثر این اجتماع کواکب خواهد وزید و موجب ویرانی عالم خواهد شد، از ابطال حکم انوری توسط ظهیرالدین فاریابی گفته و در این موضوع، چند بیت از قطعه‌ای و قصیده‌ای، به همراه یک رباعی از او آورده است، که ابیات قطعه و قصیده در دیوان ظهیر موجود است، ولی رباعی نیست. قطعه‌ای که در تاریخ گزیده آمده است و با این بیت آغاز می‌شود:

آن کس که حکم کرد ز طوفان باد و گفت

کاسب آن، عمارت گیتی کند خراب ...

از قطعه شماره ۲ دیوان (ص ۱۸۳) است و سه بیت تاریخ گزیده که در قصیده شماره ۲۱ دیوان ظهیر مندرج است، با این بیت آغاز می‌شود:

شهریارا، خبر باد قران می‌دادند

که همه روی زمین زعره و صرصر گیرد (ص ۶۷ دیوان)

بیت دوم این قصیده، در تاریخ گزیده چنین است:

باد در عهد تو کی زهره آن یافت که او

خاک پای تو نه چون تاج ز سر برگیرد؟

مصراع دوم این بیت در دیوان چنین است: «خاک پای تو نه چون تاج به سر برگیرد؟» که روشن است اگر صورت موجود در تاریخ گزیده در دیوان اعمال شود، ابهام و شگفتی بیت از میان می‌رود و صورتی صحیح‌تر می‌یابد؛ چه، باد تاج از سر برگیرد، نه به سر برگیرد.

اما آن رباعی که در یکی از نسخه‌های مأخذ تاریخ گزیده بوده و در دیوان ظهیر نیامده، چنین است:

در وقت ستارگان به هم پیوستن

تا باد ز بیم تو نیارد جستن

بیشی به دو مه تو را به شاهی بنشانند

دانست جهان کزو نخواهد رستن (ص ۴۶۶)

۳. مصحح فاضل تاریخ گزیده، آقای دکتر نوایی، در حاشیه صفحه

۴۸۸ آورده‌اند: «ابن القصاب که وزیر دارالخلافه بود، به دفع نکش فاریابی - رحمه الله - در این معنی قطعه‌ای گفته است:

شاه، عجم چو گشت مسلم به تیغ تو

لشکر به سوی خوابگه مصطفی فرست...

به نقل از طبقات ناصری، صفحه ۲۵۶. این قطعه چهاربیتی، به شماره ۱۳ در صفحه ۱۸۷ دیوان ظهیر آمده است. شادروان دکتر یزدگردی در حواشی و تعلیقات دیوان، صفحه ۴۹۵، درباره ناودان کعبه که در بیت دوم این قطعه آمده است، توضیحی فرموده‌اند؛ اما به آنچه در طبقات ناصری آمده است، اشاره نکرده‌اند. شاید توجه به این نکته خالی از فایده نباشد که در حاشیه تاریخ گزیده، بیت دوم چنین است:

پس کعبه را خراب کن و ناودان بیار

خاک حرم چو ذره به سوی هوا فرست

اما در دیوان ظهیر، مصراع نخست بیت مذکور این گونه است: «پس کعبه را خراب کن و ناودان بسوز». گمان ندارم در هیچ زمان در عهد اسلامی، ناودان کعبه از چوب بوده باشد که قابل سوختن باشد؛ چنان که خاقانی، معاصر ظهیر، آن را از جنس طلا معرفی کرده است (عراقی ۱۳۵۷/ ۱۳۵۷ ش: ۱۳۰۰)؛ پس صورت آمده در حاشیه تاریخ گزیده، «ناودان بیار»، صحیح‌تر است.

۴. آنان که به جهل با تو می‌ستیزند

افتند، چنان که روز محشر خیزند

خصمانت مراغه می‌زنند اندر خوی

هر چند که در مرند در تبریزند

این رباعی در هیچ‌یک از چاپ‌های دیوان ظهیر نیست؛ لیکن در سفینه شماره ۹۰۰ مجلس، صفحه ۲۰۲، متعلق به قرن هفتم، که جمعا ۱۲۰۰ بیت منتخب از اشعار ظهیر را شامل است، آمده است. لطف این رباعی، در مراعات نظیری است که در بیت دوم آن است و شاعر «مراغه، خوی، مرند و تبریز» را مقابل هم نشانده است؛ اما منظور دقیق‌تر ظهیر از «مراغه»، معنی لغوی آن، «غلت زدن و غلتیدن در خاک است» که از نظر نشانه لفظی، با «مراغه»، نام شهرستان، آرایه استخدام پدید آورده است؛ از «خوی» به معنی عرق نیز نشانه لفظی با «خوی»، نام شهرستانی دیگر، در نظر داشته است (ر. ک به: فخرالزمانی قزوینی، ۳۶۳۱ : ۹۲۶).

این رباعی حتی در کتاب نزهة المجالس که بیشترین رباعیات ظهیر را داراست، نیامده است.

۵. دو مورد دیگر از مصراع‌های ظهیرالدین فاریابی، در میان ابیات دیوان حافظ مندرج است؛ که چون مصححان ارجمند دیوان ظهیر، در حواشی و تعلیقات دیوان به آنها اشاره نکرده‌اند، اینجا متذکر می‌شوم:

الف. ظهیر فاریابی در بیت دوم یک رباعی گفته است:

با کس غم دل مگوی، زیرا که نمائد

یک دوست که با او غم دل بتوان گفت (ص ۲۶۳، رباعی ۲۵)

و حافظ مصراع دوم بیت بالا را عیناً در رباعی زیر آورده است:

# از همان آغاز معلوم شد که این تصحیح، آن گونه که آشنایان قلم و دقت علمی دکتر یزدگردی چشم می‌داشتند، اقناع کننده نیست؛ یعنی هرگز دل نمی‌پسندید و خرد نمی‌پذیرفت که خداوند تصحیح نفثه‌المصدور و مؤلف کتاب حواصل و بوتیمار به چنین تصحیحی دست یازیده باشد

دولت تا به حشر باقی باد

مهر و ماهت ندیم و ساقی باد... (ص ۲۵۳)

در کلیات عبید زاکانی نیز نخستین مثنوی، در ستایش شاه شیخ ابواسحاق است و عبید ضمن شرح احوال خود در آن، به تضمین همین

ابیات از ظهیر فاریابی می‌پردازد:

بنده کز بندگان آن درگاه

کمترین چاکری ست دولتخواه

داشت اندر دماغ سودایی

که گرش فرصتی بود جایی

شمه‌ای وصف حال عرضه کند

صورت اختلال عرضه کند

دید ناگه ظهیر را در خواب

گفت حالی مکن به شعر شتاب

من از این پیش بی‌تکی سه چهار

گفته‌ام ز آنچه هست لایق کار

نسخه آن برون کن از دیوان

وقت فرصت به عزّ عرض رسان

بنده بر وفق رای آن مولا

می‌کند بیت‌های او آنها

عالمی بر فراز منبر گفت... (زاکانی ۱۹۹۹: ۱۴۸)

که می‌بینیم دیوان اشعار ظهیرالدین فاریابی در قرن هشتم در اختیار یا دسترس عبید زاکانی بوده است. به هر حال، از شرح این مثنوی در حواشی و تعلیقات دیوان نشانی نیست و امید است در چاپ دوم دیوان، آن گونه که آقای دکتر دادبه تأکید بر ادامه تحقیق دارند، مطمح نظر قرار گیرد.

## پی‌نوشت

\* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا.

۱. این رباعی تحت شماره ۹۳، در صفحه ۲۷۳ دیوان ظهیر آمده است؛

البته بدون هیچ گونه توضیح در تعلیقات کتاب.

## کتابنامه

- تاکی، مسعود، ۱۳۸۱، «قصه عشق است این». کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۶۳ دی ۱۳۸۱.

- زاکانی، عبید، ۱۹۹۹م، کلیات عبید زاکانی. به اهتمام محمدجعفر محجوب. از مجموعه متون فارسی زیر نظر احسان یارشاطر. نیویورک.

- عراقی، فخرالدین، ۱۳۵۷/۲۵۳۷ ش، تحفة العراقین. تصحیح محمد قریب، تهران: کتابهای جیبی.

- فاریابی، ظهیرالدین، ۱۳۸۱، دیوان ظهیرالدین فاریابی. تصحیح امیرحسین یزدگردی. به اهتمام دکتر اصغر دادبه. تهران: نشر قطره.

- فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدلنبی، ۱۳۶۳، تذکره میخانه. تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: اقبال.

- مستوفی، حمدالله، ۱۳۸۱، تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

نی قصه آن شمع چگل بتوان گفت

نی حال دل سوخته دل بتوان گفت

غم در دل تنگ من از آن است که نیست

یک دوست که با او غم دل بتوان گفت

که البته رباعی حافظ دارای عیب قافیه هم هست.

ب. ظهیر در میانه قصیده شماره ۷۹ دیوان به مطلع:

در این هوس که من افتاده‌ام به نادانی

مرا به جان خطر است از غم تو تا دانی (ص ۱۷۶)

این بیت را آورده:

تو را به حجت دیگر چه حاجت اندر ملک؟

که در جبین تو پیداست فرّ یزدانی

حافظ نیز در ضمن قصیده‌ای در مدح قوام‌الدین محمد صاحب عیار،

وزیر شاه شجاع، بیتی دارد که یادآور بیت ظهیر است و آن البته با اندک

تغییری چنین است:

قوام دولت و دنیا، محمد بن علی

که می‌درخشدش از چهره فرّ یزدانی

۶. در نخستین مثنوی دیوان ظهیر، که متضمن ۱۷ بیت و در مدح

قزل‌ارسلان است، ظهیر فاریابی این داستان را آورده است:

... عالمی بر فراز منبر گفت

که چو پیدا شود سرای نهضت

ریش‌های سپید را ز گناه

بخشد ایزد به ریش‌های سیاه

باز ریش سیاه روز امید

باشد اندر پناه ریش سپید

مردکی سرخ‌ریش حاضر بود

دست در ریش زد چو این بشنود

گفت ما خود در این شمار نه‌ایم

در دو عالم به هیچ کار نه‌ایم

بنده آن سرخ‌ریش مظلوم است

که ز انعام شاه محروم است